

نوشته : ادوارد مک وینی

ترجمه : سوسن رعدی آذرخی و کامران بهنیا

همزیستی مسالمت آمیز در دوران اختلافات عقیدتی*

مفهوم همزیستی مسالمت آمیز چه به عنوان اصطلاح مورد پسند حقوق دانان بلژک شرق و چه به صورت خوشبینانه آن (یعنی روابط دوستانه و همکاری بین دول) که در غرب مورد توجه است ، بدون تردید مهمترین مساله نظری است که در زمینهء حقوق بین الملل و روابط بین الملل در دوران بعد از جنگ جهانی دوم مورد بحث قرار گرفته است . این مفهوم طی پنج مجمع اخیر International Law Association (۱) که هر دو سال یکبار تشکیل می شود و هر چند جنبه خصوصی و غیر دولتی دارد به عنوان مرجع با ارزشی شناخته شده است ، موضوع اصلی مباحثات را تشکیل داده است . موضوع همزیستی برای اولین بار طی اجلاس ۱۹۵۶ دوبرونیک (۲) توسط میلان بارتوس (۳) ، میلوش رادوچکوویچ (۴) و دیگر حقوق دانان کشور یوگوسلاوی مطرح شد و طی چهار سال اخیر نیز مورد توجه کمیسیون ششم (کمیسیون حقوقی) سازمان ملل متحد قرار گرفته و حدت و شدت مباحثات حتی گاهی مانع پیشرفت کار کمیسیون شده است . این مفهوم همچنین بطور غیرمستقیم در مذاکرات محتاطانه International Law Commission (۵) که حتی در دورانی که شاهد تحول سریع و انقلابی جامعه جهانی است ، بیشتر به مسال

2-Dubrovnik
3-Milan Bartos
4-Milos Radojkovic

۱ - انجمن حقوق بین الملل

۵ - کمیسیون حقوق بین الملل

* این مقاله زیر عنوان

"Coexistence pacifique à une époque de divergences idéologiques"
در مجموعه

McWhinney Edward, Conflit idéologique et ordre public mondial,
Paris, Editions A. Pedone, 1970, pp. 13-28
به چاپ رسیده است .

جزئی حقوق بین‌الملل می‌پردازد ، راه یافته است . موضوع همزیستی مسالمت آمیز همچنین در دستور کار کنفرانس جالب مکزیکو در پائیز سال ۱۹۶۴ گنجانیده شد . این کنفرانس با شرکت ۲۶ کشور و زیر نظر سازمان ملل متحد به منظور کوشش در راه تنظیم و تدوین حقوق بین‌الملل ناظر بر روابط دوستانه میان کشورها تشکیل شد ولی نتایج رضایتبخشی به بار نیاورد .

هنگامی که مفهوم همزیستی مسالمت آمیز برای اولین بار از طرف حقوقدانان کشور یوگوسلاوی به عنوان یک مفهوم حقوقی خاص ، در اجلاس دوبرونیک مطرح شد چنین به نظر می‌رسید که آنان قصد دارند این مفهوم را به عنوان نوعی فلسفه " آزادی زندگی برای خود و دیگران " ناظر بر روابط بین‌الملل معرفی کنند . منظور آنان تا اندازه‌ای این بود که ، در دوران معروف به دوران " انحراف تیتوی " (۱) به موضع گیری‌های سیاسی عملی یوگوسلاوی ، در برابر بلوک شوروی ، مبنایی منطقی بخشند . معهذاً شکی نیست که مبتکران فکر اصلی (۲) همزیستی مسالمت آمیز به عنوان توضیح نظری و حتی توجیه روابط سیاسی و نظامی دوران جنگ سرد ، خروشچف و موثق‌ترین سخنگوی وی پروفیسور تونکین (۳) ، مشاور حقوقی اصلی وزارت امور خارجه وقت شوروی ، بوده‌اند . همان طور که خروشچف خاطر نشان ساخته ، همزیستی مسالمت آمیز در اصل خصوصیتی متناقض داشته ، بدین صورت که ممکن بود به عنوان حیل‌های از نوع حیل " اسب تروا " (۱) تلقی شود که به منظور رفع سوء ظن و تسکین خوی جنگ طلبانه غرب به کار برده می‌شد در حالی که شوروی با فراغت خاطر ، بنا به اصطلاح خروشچف ، به " خاک کردن غرب " ادامه می‌داد . لیکن به خصوص طی سالهای اخیر ، همزیستی مسالمت آمیز به طور روزافزونی به معنی سیاست تخفیف تشنج هسته‌ای بین بلوک شرق و غرب و حل مسالمت آمیز موارد اصلی بحران و اختلاف در روابط شرق و غرب به کار برده شده است . در عمل ممکن است منشاء سیاست تخفیف تشنج بین دو بلوک حل مسالمت آمیز بحران اکتبر ۱۹۶۲ ناشی از استقرار موشک‌های هسته‌ای تهاجمی روسی در کوبا باشد . در برابر واکنش شدید کندی ، خروشچف نخست وزیر شوروی عقب

1-Déviationnisme titoiste

2-Idée force

3-Tunkin

4-Cheval de Troie

گرد کرد لیکن همان طوری که والتر لیپمن اشاره کرده است این عقب گرد توام با نوعی حسن نیت و ظرافت بود به طوری که از آن پس راه برای سازش بین شرق و غرب ، سازشی که نمی توان منکر اهمیت و تاثیر آن شد ، هموار گشت . در این چهارچوب ، امضای قرار داد منع آزمایشهای هسته‌ای در اوت ۱۹۶۳ در مسکو ، تخفیف تشنجی راکه قبلاً" در سایر زمینه‌ها عملی شده بود ، به قلمرو پراهمیت سلاح‌های هسته‌ای توسعه داد .

هرچند همزیستی مسالمت آمیز به عنوان شرط مثبت و عملی و خصیصه اصلی روابط بین‌الملل در عصر حاضر ، به ویژه روابط شوروی با غرب وجود دارد ، این واقعیت را به صورت مفهومی مجرد در آوردن و آن را به کمک اصطلاحاتی که جنبه نظری کاملی داشته باشد بیان کردن ، کار ساده‌ای نیست . البته قبلاً" سعی شده بود تا در چهارچوب پنج شیلا (که معروفیت آن بیشتر به لحاظ تجاوزاتی است که به آن شده تا اسامی امضاء کنندگانش) تعریفی منطقی از همزیستی مسالمت آمیز داده شود . این قرار داد که در ۲۹ آوریل ۱۹۵۴ میان چین و هند در خصوص " تجارت و روابط اقتصادی بین نواحی تبت چین و هند منعقد گشت ، به وسیله اعلامیه ۲۸ ژوئن ۱۹۵۴ که به امضاء چوئن لای نخست‌وزیر چین و همتای هندی وی نهرو رسید ، تکمیل شد . منظور از قرارداد مزبور بیان پنج اصل اولیه همزیستی به صورت زیر بوده است : احترام متقابل به تمامیت و حاکمیت ارضی ، عدم تجاوز ، عدم مداخله در امور داخلی دیگران ، سیاست تساوی حقوق و متقابل بودن مزایا ، و بالاخره همزیستی مسالمت آمیز . سازمان ملل متحد و ارکان مختلف آن و همچنین مجامع علمی بین‌المللی بیشتر همین اصول را مد نظر قرار داده و در طول سالیان اخیر راجع به این اصول به بحث و گفتگو پرداخته‌اند ولیکن به نتایج مثبتی نرسیده‌اند . مشکل اصلی قضیه از اینجا ناشی می‌شود که اصول اولیه همزیستی با بلند پروازی و در سطحی که بیش از اندازه کلی رنجری است توصیف شده‌اند . به عبارت دیگر ، برای اینکه این اصول در حل مسائل کنونی مربوط به توسعه روابط بین‌الملل مفید واقع شوند لازم است بار دیگر درباره آنها تفکر شود و به صورتی عملی‌تر و خاص‌تر و با قلمرو عملی مشخص‌تری عرضه شوند . بدبینی غرب را نیز که هنوز این اصول را آورده به لفاظی می‌داند باید در نظر داشت خاصه آنکه این اصول تنها به نفع هدفهای تبلیغاتی شوروی در جنگ سرد ، به کار رفته‌اند . در نتیجه حتی هنگامی که عملاً" مذاکراتی بین بلوک شوروی و غرب

آغاز می‌شد در اثر ابهام در معانی به بن‌بست می‌رسید . این ابهام خود ناشی از تناقض موجود بین دو نظام حقوقی شوروی و غرب ، در سطح هنجارها است . به عنوان مثال ، حقوقدانان بلوک شرق برای موضوع اصرار می‌ورزیدند که اصل عدم مداخله در امور دیگران در مورد مداخلاتی که به نام " جنگ‌های آزادیبخش ضد استعماری " انجام می‌گیرد صدق نمی‌کند . طبیعی است که چنین معیاری کاملاً " جنبه ذهنی دارد و برای استناد به آن باید موافق دید شوروی بود . این گونه مشکلات مربوط به اصطلاحات تا به امروز حل نشده است و هنوز مانع پیشرفت کار مجامع تحقیقاتی است که موضوع مباحثات آنها همزیستی مسالمت آمیز یا روابط دوستانه بین ملل است .

در زمینه محدودتری ، دکتر جسوپ (۱) ، حقوقدان مشهور آمریکایی که در حال حاضر قاضی آمریکایی دیوان بین‌المللی است ، در توصیف وضع حقوق بین‌الملل در دوران جنگ سرد سالهای پنجاه به " موقعیتی بینابین " میان جنگ و صلح اشاره کرده است که مستلزم فقدان قصد و نیت و در آخرین تحلیل فقدان تصمیم به توسل به جنگ برای حل مسائل مورد اختلاف بین طرفین دعوی است . البته باید اقرار کرد که افکار دکتر جسوپ هنگامی که مطرح شد چندان مورد استقبال حقوقدانان شوروی قرار نگرفت و شاید دلیل این امر این بود که افکار مزبور در اصل وضعی خصمانه و تشنج آمیز بین دو بلوک قدرتهای رقیب را به عنوان واقعیت می‌پذیرفت . در همین زمان بود که اوژن کورووین (۱) حقوقدان معتبر شوروی رسماً " به خاطر بیان نظریات خود دربارهٔ اجتناب ناپذیری اختلاف و عدم امکان همکاری بین سرمایه‌داری و کمونیسم توبیخ شد زیرا این نظریات مخالف دکتترین رسمی شوروی تلقی میشد . این دکتترین با توجه به ضعف نسبی نظامی در مقابل غرب ، بر عامل صلح که حاصل همزیستی مسالمت آمیز است تاکید می‌کرد و آن را مهم‌ترین رکن سیاست خارجی ، در مقابل غرب قرار می‌داد . نوشته‌های دکتر جسوپ و تفسیرهای نظری منتشر شده در ایالات متحده به عنوان " گامی به عقب " مورد انتقاد حقوقدانان شوروی قرار گرفت . به عقیده آنان نوشته‌های جسوپ موجب می‌شد تا بر وضعیت تشنج بین‌المللی و جنگ سرد ناشی از

1-Jessup

2-Eugen Korovine

سیاست قدرت بعد از جنگ جهانی دوم صحنه حقوقی گذاشته شود .
نظر رسمی شوروی به نحو زیر توسط پروفیسور تونکین در سال ۱۹۵۸ بیان شده
است :

" ایدئولوژی‌ها همیشه با یکدیگر تفاوت داشته‌اند اما در حال حاضر این تمایز عمیق
است . هنگامی که دول واقعیت این تمایز را به اتفاق قبول می‌کنند یا به عبارت
دیگر این هنجار را به عنوان هنجار حقوق بین‌الملل می‌پذیرند ، منظور این
نیست که دربارهٔ مسائل ایدئولوژیک توافق حاصل کرده‌اند . . . آنچه در موردش
توافق دارند قواعد رفتاری است . . . طی هزاران سال حقوقدانان نتوانستند بر
سر مفهوم و معنی حقوق به توافق برسند ، معیذا در تمام این دوران حقوق
کماکان وجود داشته‌است . بدین ترتیب دواتها می‌توانند دربارهٔ ماهیت هنجارهای
حقوق بین‌الملل عدم توافق شدیدی داشته باشند بدون اینکه این اختلاف نظر
مانع حصول توافق و قبول قواعد رفتاری خاصی به عنوان هنجارهای حقوق بین‌الملل
باشد . "

در اینجا باید متذکر شد که چنین تعریفی از حقوق بین‌الملل ، در دوران دو
قطبی - یعنی تقسیم جهان بین دو بلوک بزرگ سیاسی - ایدئولوژیکی که در دوران
جنگ سرد متظاهر شد - از دید نظریه سنتی مارکسیستی چندان رضایتبخش نیست .
به هر حال تعریف مذکور به هیچ وجه مساله فلسفی اصلی را که پاشوکانیس (۱) بزرگترین
تئوریسین حقوق بین‌الملل شوروی در طول دهه سی به آن پرداخت ، حل نمی‌کند .
اگر مطابق نظریه مارکسیستی حقوق محصول وضعیت اقتصادی است و در نتیجه اگر هر
نظام اقتصادی معینی مجموعه‌ای قضایی متناسب با سطح خاص توسعه جامعه خود به
بار می‌آورد ، چگونه دو نظام اقتصادی کاملاً " متفاوت - سرمایه‌داری و کمونیسم -
ممکن است دو مجموعه مشابه حقوق بین‌الملل به وجود آورند ؟ به عبارت دیگر اگر
حقوق بین‌الملل مانند حقوق ملی جزئی است از روبنا و تنها به وسیله بازی عوامل
تولید تعیین می‌شود ، چطور ممکن است زیر بناهای اقتصادی کاملاً " متفاوت (از یک
سو سرمایه‌داری و از سوی دیگر کمونیستی) مولد یک نوع روبنا در حقوق بین‌الملل

باشد ؟ به عقیده شوروی‌ها ، نه تمایزی که پاشوکانیس میان شکل و محتوی قائل شده است و نه پس از آن توضیح کوردوین مبنی بر وجود " هنجارهای یکسان روبناهای متفاوت " هیچیک نمی‌توانست پاسخ قابل قبولی برای این مساله باشد . امروزه باید اذعان داشت که پروفیسور تونکین سرانجام توفیق یافته است مشکل ماهیت حقوق بین‌الملل در جهانی دو قطبی (بلوک شرق و غرب) را از طریق فراگذشتن از آن حل کند . وی بدون اینکه کوشش کند قاعده خاصی ناظر بر رفتار بین‌المللی را با اصطلاحات مارکسیستی یا غربی وضع کند بیشتر توجه خود را به این نکته مبذول داشته که آیا قاعده‌ای وجود دارد که هم مورد قبول دو طرف باشد و هم هر یک از طرفین بتواند ، با توجه به هدف‌های خود ، قبول این قاعده را توجیه کند .

آنچه باعث استحکام نظریه پروفیسور تونکین و در عین حال جذبه آن در غرب است آزادی نسبی آن نسبت به اصطلاحات قرار دادی مارکسیستی و آزادی آن نسبت به بحث‌های متداول ایدئولوژیکی است . از این نقطه نظر نظریه مذکور بیشتر به افکار مکتب حقوقی " رآلیست - عملی " (۱) نزدیک است که تاکید بر حقوق بالفعل دارد ، یعنی مجموعه‌ای از رفتارهای عملی ، امیدها و الزاماتی که خاص هر اجتماعی است به طوری که واقعیت living law (۲) را در این اجتماع روشن می‌سازد . باید هم چنین اصرار پیروان این مکتب را در زمینه روشن تحقیق یادآوری کرد . به نظر آنان مباحثات میان شوروی و غرب در خصوص حقوق بین‌الملل تنها با استفاده از روش‌های عملی امکان موفقیت خواهد داشت . مساله را می‌توان ، بدون اینکه هیچیک از طرفین اساس را بر وجود یک قانون طبیعی نمونه انعطاف ناپذیر و انتزاعی قرار دهند ، از راه جدید و ثمر بخشی مطرح کرد بدون اینکه جنبه احساسانی در کار باشد . در غیر این صورت مباحثات بی‌حاصلی پیش خواهد آمد چرا که اصول بنیانی حقوق طبیعی مارکسیستی و حقوق طبیعی غربی متفاوت‌اند . بدین ترتیب نحوه برداشت جدیدی نسبت به مسائل پدید آمد که مورد استقبال غربیها قرار گرفته است : نحوه برداشتی عملی و مبتنی بر واقعیات که مسائل را یکایک در نظر می‌گیرد و بحرانهای بین‌المللی را به طور تدریجی

حل می‌کند . قبول عملی این رویه (که بیشتر به صورت مذاکرات مستقیم در سطح سران دو بلوک انجام می‌گیرد) توسط شوروی در روابطش با غرب ، به حل مسالمت آمیز بحران اکتبر ۱۹۶۲ شرق و غرب در خصوص استقرار موشکهای شوروی در کوبا ، کمک مؤثری کرد . حل این بحران موجب شد که بعداً " تخفیف تشنج بین شرق و غرب ، چنانکه متن قرار داد مسکو اوت ۱۹۶۳ در خصوص منع آزمایشات هسته‌ای شاهد آن است صورت عمل به خود گیرد .

با توجه به مطالب فوق ، همزیستی مسالمت آمیز اعم از اینکه در اصل صرفاً " حیل‌های تاکتیکی جهت ادامه‌حالت مخاصمه جنگ سرد از طریق روشهای غیر نظامی بوده یا نبوده ، در طول زمان چه در ماهیت و چه در شکل ظاهری خود دستخوش تغییراتی شده است . همزیستی مسالمت آمیز دیگر یکی از طرق متعددی که به تناوب یا به طور اتفاقی برای نیل به هدفهای سیاسی خاصی عمل می‌کنند ، نیست بلکه در پرتو واقعیات انکار ناپذیر رقابت بین‌المللی در دوران هسته‌ای به صورت سیاستی عینی و هدفی غایی درآمده است به نحوی که سایر سیاستهای عینی به آن وابسته‌اند و با رعایت آن اتخاذ می‌شوند . به عبارت دیگر همزیستی مسالمت آمیز به صورت هدف نهایی یعنی ادامه حیات نوع بشر در دوران هسته‌ای جلوه‌گر می‌شود . به علاوه هر چند اختلاف نظر ایدئولوژیکی مستتر در مفهوم فلسفی همزیستی مسالمت آمیز ممکن است این تصور را برانگیزد که شکاف (میان دو بلوک) از میان نخواهد رفت و یا این واژه را ایجاد کند که اختلاف بین بلوک شرق و غرب اجتناب ناپذیر است ، اما در عمل با توجه به روابط شرق و غرب در طی سالیان اخیر معلوم می‌شود که موضوع چیزی جز اختلافی در الفاظ نیست که به هیچ وجه از یک اختلاف واقعی و بنیانی بر سر عقاید و منافع سرچشمه نمی‌گیرد . در واقع جالب‌ترین جنبه گفتگوی شرق و غرب از نقطه نظر صرفاً علمی این بوده که از زمان حل مسالمت آمیز بحران کوبا در اکتبر ۱۹۶۲ ، بلوک‌های شرق و غرب بر سر اهداف کلی و ارزشهای اساسی مربوط به این اهداف به توافق مهمی رسیدند که روز به روز کامل‌تر می‌شود . تشابه قابل ملاحظه‌ای جنبه‌گیری‌های شرق و غرب هنگام جنگ یا " بحران " مرزی بین هند و پاکستان در مورد لزوم فیصله صلح آمیز و سریع اختلاف ، نمونه دیگری از واقعی بودن تخفیف تشنج بعد از بحران کوبا است .

اگر مساله همزیستی مسالمت آمیز را در رابطه با تخفیف تشنج فعلی بین شوروی و غرب مطالعه کردیم و اگر مساله عبور جامعه جهانی از جنگ سرد به همزیستی را مورد توجه قرار دادیم ، هرگز نباید فراموش کرد که طرح یک سیاست عاقلانه در زمان همزیستی مستلزم توجه به بعد خاص زمانی - مکانی و حدود مفهوم همزیستی نیز هست . برای بهتر روشن ساختن این مفهوم می توان گفت امروز که تخفیفی در تشنجات بین شرق و غرب به چشم می خورد و هر دو بلوک به عاقلانه نبودن توسل به جنگ هسته ای عمومی در پیشبرد سیاست ملی پی برده اند ، این دو جبهه سیاسی - ایدئولوژیکی که مظهر قدرتهای برتر جامعه جهانی هستند ، قادرند از طریق اقناع اخلاقی ، روشهای دیپلماتیک یا فشارهای سیاسی و اقتصادی ، اراده مشترک خود را به دیگر اعضاء جامعه جهانی که احتمالاً " توجه کمتری به خطرات ناشی از جنگ هسته ای دارند ، تحمیل کنند .

همزیستی بعنوان پدیده سیاسی ، تحت تاثیر دو قطبی بودن سیاسی - نظامی دو بلوک عمده که در جامعه جهانی با یکدیگر در رقابت هستند ، یعنی بلوک شوروی و غرب ، قرار دارد ، و بالطبع ممکن است بر حسب اتفاقات تغییر و تحول پیدا کند و نظام دو قطبی ، به همان نسبت که تشنج بین شرق و غرب تخفیف می یابد و حفظ وحدت سیاسی یکپارچه و همبستگی کامل در اهداف در داخل هر بلوک دشوار می شود ، بطور تدریجی به نظام چند قطبی مبدل شود . یکی از تناقضات بارز روابط بین الملل این است که وحدت و همبستگی در داخل هر دو بلوک کم و بیش به نسبت عکس میزان تشنج و شدت اختلاف میان آن دو تغییر می کند . لیکن از سوی دیگر تمایل کشورهای تازه وارد به صحنه تاریخ به آزادی عمل بیشتر و ایفای نقش فعال در زمینه سیاسی ، در آسیای جنوب شرقی ، آفریقا و حتی آمریکای لاتین ، عوامل ناپایداری جدیدی را در روابط بین الملل وارد کرده است که طرحریزی یک سیاست خارجی خردمندانه را بسیار دشوار می سازد . نفلت در شناسائی به موقع قدرت سیاسی ملل جدید آسیائی - آفریقائی و عدم پیش بینی به موقع تاثیر آراء آنها در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (این آراء در مجمع حائز اکثریت است حال آنکه طی دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰ غرب از اکثریت نسبتاً قابل توجهی در مجمع عمومی بر خوردار بود) احتمالاً از عوامل موثر در دگرگونی چشم گیر موقعیت غرب در پائیز ۱۹۶۵ بوده است که منجر به اولویت نقش مجمع عمومی نسبت به شورای امنیت در زمینه اقدامات ملل متحد در راه تامین صلح جهانی شد .

در همین زمینه ، به نظر می‌رسد که من بعد غرب احتیاط بیشتری به خرج خواهد داد و دیگر در قبولاندن اولویت دیوان بین‌المللی دادگستری نسبت به هرطریقه دیگر حل اختلافات (۱) - از جمله مذاکرات مستقیم - پافشاری نخواهد کرد زیرا امروز ملاحظات سیاسی در نحوه انتخاب قضاوت این دیوان دخالت پیدا کرده است و بلوک غرب دیگر از اکثریت برخوردار نیست . از این رو سیاست‌هایی که با توجه به شرایط خاص زمان و منافع سیاسی وقت اتخاذ می‌شوند معمولاً " با تغییر اوضاع و احوال ناشی از تحولات توزیع قدرت در جامعه جهانی در حال تحرک دستخوش دگرگونی می‌گردند .

بهر حال امروزه روشن است که با اضمحلال سریع امپراتوریهای استعماری در طول دهه ۱۹۵۰ و با پیروزی مبارزات آزادیبخش ملی برای تأمین استقلال ملل جدید در سطح وسیع ، نیروهای نویی به میدان آمده‌اند و قالبهای کهنه روابط بین‌الملل را که ابتدا بر جنگ و سپس بر همزیستی مبتنی بود تدریجاً " با شرایط جدید غیر قابل انطباق ساخته‌اند . این نیروها در عوض اقله‌های نوینی را در روابط بین‌الملل گشوده‌اند و امکانات جدیدی را بوجود آورده‌اند که تاکنون هر دو بلوک از پیش‌بینی و حتی درک آن غافل مانده‌اند . لذا به منظور پیش‌بینی تحولات روابط بین‌الملل در آینده نزدیک باید متغیرهای اصلی را که در حال حاضر در سرنوشت جامعه جهانی موثرند مشخص ساخت ، زیرا شرط اصلی تدوین یک سیاست عاقلانه و روشن بین ، در نظر گرفتن این متغیرها و قبول این فرض است که در آینده نیز گرایشهای موجود در همین جهت ادامه خواهند یافت .

اولاً " به نظر من می‌توان گفت که بین بلوک شوروی و غرب یک شرط مثبت ، دال بر وجود و نافع به حال همزیستی یعنی تخفیف تشنج سیاسی - نظامی کنونی وجود دارد و این شرط احتمالاً " بازهم تحقق خواهد داشت و حتی در آینده اثرات آن بسط و گسترش خواهد یافت . دو عامل عینی اصلی به نفع تخفیف تشنج عمل می‌کنند ، یکی بن بست هسته‌ای ناشی از " تعادل وحشت " بین شرق و غرب از نظر نظامی در زمینه سلاح‌های اتمی و دیگری فشارهای طبقه متوسط رو به گسترش در اتحاد

۱ - مورد کنفرانس ویژه ملل متحد در براه همزیستی که با شرکت نمایندگان ۲۶ کشور در پائیز ۱۹۶۴ در مکزیکو تشکیل شد از نمونه‌های بارز پافشاری غرب و قبولاندن اولویت این دیوان است .

شوروی که خواستار تغییر اولویت‌ها در جهت کاهش مخارج نظامی و افزایش سهم کالاهای مصرفی هستند. این‌گونه ملاحظات این فکر را بوجود می‌آورد که رقابت بین بلوک شوروی و غرب در آینده بطور مسالمت‌آمیز و از طرق غیر نظامی ادامه خواهد یافت، تشنج میان شرق و غرب بطور همه جانبه تخفیف پیدا کرده و بالاخره به سازش و توافقی که اختلافات را بر اساس حقوق مشترک و منافع متقابل کاهش می‌دهد، دست خواهیم یافت.

ثانیا "شکافی که در زمینه پیشرفت اقتصادی و رفاه اجتماعی جوامع صنعتی پیشرفته (شامل بلوک شوروی و غرب) را از کشورهای در حال رشد و "نوپا" جدا می‌سازد، باقی خواهد ماند و حتی عمیق‌تر هم خواهد شد. علت اینکه رشد قدرت صنعتی و افزایش ظرفیت تولید "جوامع ثروتمند" جهان در مقایسه با مراحل کند توسعه اقتصادی ملل توسعه نیافته، بسیار سریع است. همانطور که در کنفرانس ژنو ۱۹۶۴ ملل متحد برای تجارت و توسعه آشکار شد، اختلافات ایدئولوژیکی قدیمی بین شرق و غرب رفته‌رفته اهمیت خود را از دست می‌دهد و بتدریج تضاد میان شمال و جنوب که مبتنی بر اختلافات اقتصادی است جایگزین آن می‌شود. خصوصیت اصلی این پدیده جدید اینست که با در نظر گرفتن درجه پیشرفت اقتصادی و صنعتی و سطح رفاه دو جبهه را مشخص ساخته و آن دو را از یکدیگر متمایز می‌کند. چنانچه بلوک‌های شرق و غرب، خواه متفقا، خواه از طریق همکاریهای موثر، تدابیر فوری برای رفع این مشکل اتخاذ نکنند، شکاف میان شمال و جنوب روز به روز عمیق‌تر و احتمال بروز یک وضعیت انفجاری تدریجا "بیشتر خواهد شد".

ثالثا "همانطور که معلومات علمی و وسایل فنی روز به روز گسترش و عمومیت می‌یابند و نتیجتا در سراسر جهان نشر پیدا می‌کنند، احتمال بسیار می‌رود که ظرفیت تکنولوژیکی تولید سلاحهای هسته‌ای و کاربرد نظامی آن به نحو نگران‌کننده‌ای از محدوده کوچک باشگاه هسته‌ای کنونی تجاوز کند. و بدین ترتیب انحصار نظارت بر جنگ هسته‌ای و انجام آن در آینده‌ای نزدیک دیگر تنها در اختیار معدودی رهبر "خردمند" باقی نخواهد ماند. و از آنجا که امروزه در مورد تصمیم به توسل به جنگ هسته‌ای در موقعیتی نزدیک به "آستانه بی‌خردی" قرار گرفته‌ایم، امضاء یک موافقت‌نامه عمومی که قرارداد اوت ۱۹۶۳ مسکو درباره منع آزمایشهای هسته‌ای را از طریق منع کلیه آزمایش‌ها

و انفجارهای هسته‌ای به مقاصد نظامی در هر محیطی تکمیل کند، امری ضروری است . با توجه باین موقعیت خطرناک ، شکست مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای که انتقال این‌گونه سلاح‌ها را از قدرتهای هسته‌ای فعلی به کشورهای که فاقد آن هستند ناممکن سازد ، نتایج وخیمی در بردارد که در دوران همزیستی کنونی، بلوک شرق و غرب هر دو در این شکست مسءولند . عدم پیشرفت درجهت انعقاد یک قرارداد خلع سلاح که جنبه عمومی‌تری داشته باشد نیز غیر قابل توجیه است .

رفتار سیاسی غرب در عصر اتمی باید در وهله اول متوجه توسعه و ادامه تخفیف تشنج فعلی بین شرق و غرب باشد و در هر زمینه‌ای که میسر است گرایش به استالین زدایی در شوروی را که عامل اصلی این تخفیف تشنج است تشویق کند . سپس لازم است کلیه امکانات تشویق همکاری شرق و غرب بصورت طرح‌های مشترک برای توسعه تجارت و صنایع کشورهای نوپا مورد بررسی قرارگیرد و بالاخره باید اصولی را در زمینه تاسیسات سیاسی و در سطح بین‌المللی رعایت کرد که از طریق دفع هر نوع تهدید مستقیم جنگ هسته‌ای یا اختلافات ناگهانی ، ثبات و امنیت را تضمین کند .

وظیفه مهم دیگری که از آنچه در بالا گفته شد ناشی می شود ، باید در رفتار سیاسی کشورهای غربی گنجانده شود و آن وظیفه عبارت است از ایجاد مکانسیم‌ها و فنون حقوقی - نهادی مناسب جهت تغییر مسالمت‌آمیز حقوق بین‌الملل . در گذشته اختلاف نظرهای عمده در زمینه حقوق بین‌الملل کمتر بر سر ماهیت حقوق مورد بحث پیش می آمد و بیشتر به امکان تغییر حقوق مزبور به نفع یک یا تعدادی از طرفین دعوی توجه می شد . بعلاوه به نظر می رسد که حقوق بین‌الملل در بیشتر موارد نقشی جز حفظ وضع موجود سیاسی و اقتصادی در جامعه بین‌المللی نداشته است و بهیچوجه نفع کشورهای که در یک محیط انقلاب اجتماعی گسترده آزادی خود را بدست آورده‌اند عنوان نشده است . وظیفه‌ای که در این زمینه بعهد مسءولان سیاسی غرب است آشنا ساختن جامعه جهانی با اندیشه‌ای است که به عنوان اصل مسلم حقوق بین‌الملل شناخته شده یعنی لزوم توجه به سنن پر تحرکی که الهام بخش تحولات حقوقی هستند و قوانین موضوعه را با تحولات سریع جامعه منطبق و هماهنگ می سازند .

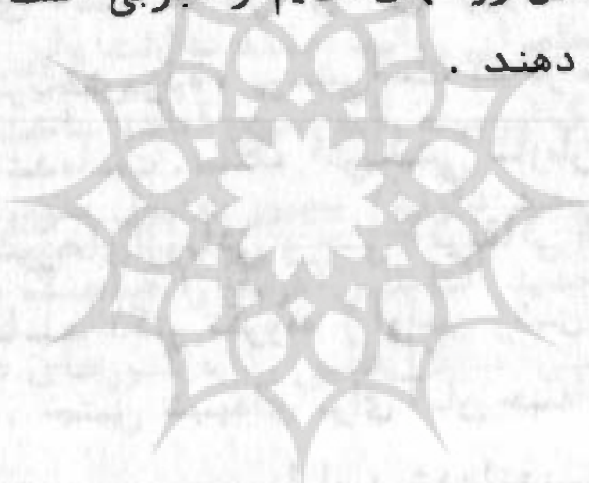
بدیهی است که در مورد روشهای اجرای چنین سیاستی نباید انتظار داشت که

در حال حاضر بتوان از دستورالعمل‌های معجزه‌گر استفاده کرد . و با توجه به اینکه در جامعه جهانی معاصر دو و بلکه چند نظام مختلف وجود دارد که هر یک ارزش‌ها و اصول خاص خود را دارند ، نمی‌توان صحبت از یک " قاعده حقوقی عمومی " به میان آورد که اصول آن چنان بدیهی و آشکار باشد که نیاز به اثبات تجربی آن نرود . در واقع لازمه سازش دادن این نظام‌های گوناگون اینست که برای حل هر یک از مسائل موجود از چند اصل کلی حقوق بین‌الملل الهام گرفته شود و بخصوصیات هر مورد و راه حل تک تک آنها نیز توجه شود .

همین نحوهٔ روبرو شدن با مسائل ، به‌طور تجربی و قدم به قدم بهترین طریق حل اختلافات شرق و غرب در طی سالهای اخیر بوده است . این طریقه تخفیف‌تشنج کنونی جهان بر سعی و کوشش متقابل هر دو طرف مبتنی بوده و همین امر باعث موفقیت آن شده است . و از آنجا که چنین راه‌حلهایی هم به نفع شوروی و هم به نفع غرب است ، می‌توان امیدوار بود که در آینده نیز هر دو بلوک این گونه راه‌حل‌ها را بکار خواهند برد و بر اساس همین منافع مشترک باید امیدوار بود که راه‌حل‌های مذکور به عنوان حداقل اصول ناظر بر نظام عمومی جهانی مورد قبول هر دو بلوک ، پذیرفته شود .

بدین ترتیب ، پیدایش تغییراتی در ماهیت منشور ملل متحد چه در جهت یک اصلاحیهٔ کلی و چه به شکل یک تجدید نظر کتبی بعید بنظر نمی‌رسد . البته منشور ملل متحد از بدو تدوین ، از طریق " تفسیراتی " که از متن آن بعمل آمده دستخوش تغییرات بسیاری بوده است ، همچنانکه در قلمرو حقوق داخلی ، علاوه بر اصلاحات صوری ، آداب و سنن نیز در تغییر قوانین اساسی دخالت دارند . کوشش در اصلاح کتبی متن منشور ملل متحد ممکن است مانع رویهٔ متداول تغییرات از طریق اصلاحات غیر صوری بشود ، زیرا اصلاح صوری متن منشور ممکن است باعث شود بعضی ملل موضع مشخصی را اختیار کنند ، حال آنکه اصلاحات غیر صوری را می‌توان از طریق توافق ضمنی به موقع اجرا در آورد . بررسی تحولات سازمان ملل متحد طی بیست سال اخیر چنین نشان داد که در ابتدا شورای امنیت ملل متحد از اولویت سیاسی بر خوردار بود و پس از قطعنامه " اتحاد برای صلح " در سال ۱۹۵۰ تحولی جهت انتقال قدرت واقعی به مجمع عمومی صورت گرفت . سپس مجدداً " با عدم اجرای مادهٔ ۱۹ که غرب از آن پشتیبانی

می‌کرد و انتقادات شدید بلوک شرق نسبت به مخارج سازمان ملل متحد به هنگام نوزدهمین اجلاس سالانه مجمع عمومی ۱۹۶۴، اوضاع تغییر کرد و بار دیگر مجمع عمومی قدرتی را که قبلاً "کسب کرده بود به نفع شورای امنیت از دست داد. به همین ترتیب احتمال بسیار می‌رود که در سالهای آینده رویه‌های فرعی حفاظت صلح در خارج از چهار چوب ملل متحد رواج پیدا کند. من باب مثال می‌توان از ملاقات‌ها و تبادل نظرهای سران قدرت‌های بزرگ نام برد که بیش از هر عامل دیگری در تحقق تخفیف تشنج بین شرق و غرب و تعیین یک سیاست "مسئول" همزیستی (یا روابط دوستانه) در جهان دو قطبی، موثر بوده است. از آنجا که ساخت فعلی قدرت تقسیم شده میان دو قطب که خاص دوران تخفیف تشنج است، به لحاظ گسستگی تدریجی و تضعیف دو قطب و کاهش اختلافات آنها، رفته‌رفته جای خود را به یک نظام چند قطبی می‌دهد، بدیهی است که مناسب‌ترین روش‌ها برای کاهش اختلافات بزرگ مبتلا به جامعه جهانی که دستخوش تحولات سریعی است، همین روشهای ملایم و تجربی است که مسائل را یک‌به‌یک و جداگانه مورد حل و فصل قرار می‌دهند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی